

## سه هزار لغت فارسی در عربی

بقلم آقای سلطانی

نماینده محترم مجلس

هنگامیکه که عرب بحکومت رسید، غیر از يك مردم بادیه نشین که : در زندگانی جز با عوامل طبیعت و رسوم بادیه و آئین بساطت کاری نداشت، بیش نبود. روشن است چنین گروهی را حاجات خیلی کم و بهمین جهت سرمایه لغت اندک است. پس از ظهور اسلام که باعث تشکیل حکومت پهناوری گردید، حاجت آنان بتوسعه لغت و اخذ اصطلاحات و لغاتی که برای تشکیلات آن حکومت در سبب لازم داشتند محسوس شد. چون از قدیم تشکیلات جهانبانی ایران در نظر آنان ابهت و جلال خاصی داشت و آنرا عالیترین مرتبه تشکیلات حکومت میدانستند دست بدامن اصطلاحات و لغات تشکیلاتی دولت ایران زدند. آنچه خواستند بردند، و آنچه محتاج بودند گرفتند، بعضی را بانصحت جزئی و تصرف مختصری پذیرفتند و بعضی را به اخذ معنی قناعت کردند.

اعراب متجاوز از سه هزار واژه از لغت فارسی اخذ کرده و بصورت عربی در آورده اند تنها در کتاب الالفاظ الفارسیه المعربه<sup>۱</sup> مطابق شماردای که اینجانب مشاهده نموده ۱۵۳۵ لغت بنام لغت فارسی جمع کرده است و غالب لغاتی که مؤلف تصور کرده ترکی است باز فارسی میباشد و همچنین قسمتی از لغات فارسی را کردی دانسته و کردی را که لغت فارسی است لغت خاصی خیال کرده و علیحده شرح نموده، اگر این هاراهم که بیش از پانصد لغت است ضمیمه نمائیم بالغ بر سه هزار لغت میشود. در صورتیکه باین حال خیلی از لغات فارسی که در لغت عربی است این مؤلف نشناخته و با ملتفت نشده است و باین جهت در این کتاب نمیباشد. کتب دیگر هم مانند شفاء الغلیل در موضوع لغات فارسی معربه نوشته شده است و مولفین کتب لغت هم غالباً فارسی بودن بعضی از لغات را تذکر داده اند که همه قابل توجه و استفاده است.

ماظور نویسنده از اینکه عرض نمود متجاوز از سه هزار واژه از لغات فارسی گرفته شده بدون افعال مشتقه از آن لغات است زیرا اعراب غالباً از لغات فارسی افعال بسیاری مشتق نموده اند مانند کاش یکوش که از کوشیدن و کوشش گرفته‌اند و بمعنی (اجتهاد) لفظاً و معنی<sup>۱</sup> میباشد و همچنین از بوسه و بوسیدن فارسی (باس بیوس) مأخوذ داشته‌اند<sup>۲</sup> و از پایاب فارسی (باب بیب) درست کرده‌اند<sup>۳</sup> و نیز از جاه فارسی که بمعنی قدر و منزلت است (جوّه و اجاهه والجاهة) ساخته‌اند<sup>۴</sup> و از جوشیدن (جاش) بیرون آورده‌اند<sup>۵</sup> و از خوار فارسی (الخوار والرخو) درست نموده‌اند و میگویند (خار الرجل و خور خوراً ای ضعف) و امثال اینها بسیار دارند که آوردن آنها موجب اطّلاب است.

بعضی از لغات فارسی را بطوری از شکل اولیه خارج ساخته‌اند که شناختن آن کار آسانی نیست مانند (الجرعید) که تعریب گرازیل<sup>۶</sup> فارسی است یا (الجرامیه) که آنرا تعریب گروه دانسته‌اند<sup>۷</sup>.

بعضی دیگر و با شکل گوناگون و اوزان متعدد وارد کرده‌اند مانند گرازیل<sup>۸</sup> که درین عین گفته مؤلف را تماماً نقل می‌کنم: (الجرانفس والجرافس والجرفس والجرنفس والجرافش والجرافز والجرافض والجراصیه والجرامض والجرشع والجرشعه . والجراشع والجرائض والجرئض والجرارض والجرراض والجرروض والجریاض والجردحل والجرامیه والجرامیه والجرهام والقرهه والفسحج والفرادس والفرضاح والمضروخ والقرنفس والشرمح والشرمحی والشرناض والشرراض والشرراض والشرراض والشرواح والشرابت والسرдах والسر واحة والشرنث) و غیرها کلاً ذلك بمعنی العظیم القوی.

۱- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۱۴۰

۲- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۳۱ (المنجد طبع پنجم ص ۵۱)

۳- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۴۹

۴- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۵۸

۵- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۴۰

۶- الالفاظ الفارسیه العربیه ص ۴۱

الضخم الثقيل ان كان من الرجال و ان كان من الحيوانات و كلمها معربة مع الابدال والتصحيف الغريب عن لفظه واحده فارسية وهي كراپشت و معناه القوي الظهور وثقله وعظيمه ان انساناً و ان حيواناً<sup>۱</sup> )

قسمتی از لغات فارسی را عرب استعمال و در لغت خود وارد کرده که حال میانه خود ما فارسی زبانان استعمال نمیشود و بعضی از آنها را اینک بشکل دیگر استعمال مینمایم مانند دستبند<sup>۲</sup> که از بازی‌های خیلی قدیم ایرانست که از بازی‌های عمومی و جماعتی است که بایک دست کمر دیگری را گرفته و بایک دست دستمال را حرکت میدهند و دورم زنند و هنوز در نواحی روستائی فارس معمول و بآن دستمال بازی گفته میشود در صورتیکه عرب نام اصلی آنرا ضبط و استعمال میکنند همین حال را لغات دستچه و دستورستان<sup>۳</sup> آنها دارد.

غرض این است که تنها لغت فارسی از عربی استفاده نکرده عربی هم بطور کامل از زبان ما استفاده کرده و نقائص خود را مرتفع ساخته .

بحث در اینموضوع در خور گنجایش يك مقاله و تحقیق در آن موارد و جمع آن لغات از توانائی يك نفر خارج است نویسنده اعتراف دارد که فارس این میدان نیست و فرصت این مطالعه که روزگار درازی لازم دارد در عمر کوتاه خود نیافته ، امیدوار است که فضیلاى فارسی زبان این دین خود را بزبان میهن و کشور خود اداء نمایند و در اینموضوع وارد تحقیق و تمیع شوند چه که اگر این خدمت به زبان فارسی شود ، خدمت گرانها و سزاوار آفرینی است و همچنین اگر هیتنهای مطلبی ، دیها و شهرها و روستاها فرستاده شود و از هر چه تاغظ ، بشود و هر تعبیری که دارند ضبط کرده و بنویسند و رعایت قواعد صرف و نحوی هر محلی نمایند و اصطلاحات مخصوصی که کشاورزان و پیشه‌وران و اهل هر خرقه برای ابراز و آلات صنعت خود بآن متکلم اند و اهل هر صنفی دارند جمع نمایند آنگاه آن لغات و اصطلاحات جمع

۱- الالفاظ الفارسیة المعربة ص ۴۰

۲- اقرب الموارد ص ۳۳۳ ج ۱

۳- المنجد طبع پنجم ص ۲۱۱

شده را بفرهنگستان تقدیم نمایند و فرهنگستان از آگاهان و دانایان استفاده نماید با لغاتی که از متون کتب عربی و فارسی جمع شود فرهنگستان میتواند برای زبان فارسی يك فرهنگ بزرگ و کامل که دارای لغات علمی و صنعتی و فلاحی و اقتصادی باشد مدون فرماید ، زبان شیرین فارسی که لغت يك ملت و دولت متمدن چند هزار ساله بوده و هست در این عصر نورانی که از پرتو روح بزرگ و اراده قوی و همت بلند ناخفته عظیم الشأن ما اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همه چیز ما اصلاح شده و رو بکمال میرود از لغات بیگانه مستغنی میشود و دریغ است که اهل دانش از این خدمت مقدس تغافل ورزند .

موضوع دیگری که بنظر نویسنده خوبست مورد توجه قرار بگیرد و دانشمندان قدم در آن میدان صعب و مشکل بگذارند ، بحث در لغات و اصطلاحاتی است که عرب ها اخذ معنی از اصطلاحات و لغات فارسی نموده ولی عین لغت را اخذ نکرده اند اینک اینجانب بطور آزمایش وارد این مرحله شده و نظریه خود را حضور ارباب فضل و دانش عرضه میکنم .

#### عامل عربی از کار دار فارسی گرفته شده

در عهد ساسانیان که مناصب و مراتب و مقامات طبقات متعدد تقسیم میشده برای حکام بمعنی امروز با اصطلاحات متعددی مانند : شهردار ، مرزبان ، باذگرسپان و نخشش (و نخشش بمعنی بدیشخ ، و بدیشخ ها کسانی بوده اند که بسر کردگی سواره نظام ولایات اشتغال داشته اند ) و غیره برمیخوریم که عموماً یا غالباً حکومت را با فرماندهی سپاه حوزة مأموریت خود داشته اند ، لیکن در عین حال چون در اصطلاحات و ترتیب مناصب و مقامات در هر عصری تغییرات پدید می آمده و مقامات با هم تفاوت بسیار داشته اند برای ما مشکل است بطور قطع بگوئیم در آن عصر بحکام چه میگفته اند ! چه که ما از نظر معنی و اصطلاح و ضبط مرزبان را بمعنی سرحددار و اصحاب ثقور میدانیم و می بینیم در جای دیگر اتفاقاً دیده میشود که بمأمور غیر سرحدی نیز اطلاق شده است .

نویسنده گمان میکند همانطور که عربها همه گونه اصول اداره و تشکیلات

مانند اداره برید ( بست ) و دیوان خراج<sup>۱</sup> ( خراج : بمعنی مالیات ارضی است - زمخشری در مقدمه الادب خراج را معرب خراک دانسته است ) و دیوان خاتم<sup>۲</sup> و غیره و غیره و بطور کلی طرز تشکیلات حکومت خود را عیناً از ساسانیان اقتباس نمودند<sup>۳</sup>، تشکیلات عمال<sup>۴</sup> را نیز نویسنده با توجه و نظر بگفته‌های مورخین و علماء جغرافی و براهینی که در دست است حدس میزند و جهة خود اینجانب یقین حاصل است که از ایرانیان اقتباس کرده‌اند، ولی در این قسمت مانند خراج و جزیه ( گزیت ) و دفتر و وزیر و دیوان<sup>۵</sup> و دستور و تاریخ<sup>۶</sup> و غیره و غیره عیناً ضبط و اخذ کرده و تحریف و تصحیف یا تعریب نموده لیکن بترجمه و باخذ معنی قبول کرده و کاردار را که بمعنی عامل میباشد ترجمه و استعمال نموده‌اند<sup>۷</sup>.

نویسنده کوشش نمود در آثار عرب پیش از اسلام که فقط عبارت از اشعاری چند است ( که آنهم گفته میشود غالباً در دوره اسلامی سروده اند و منتسب بعصر جاهلیت کرده اند ) عامل معنی حاکم و بطور کلی مأمور دولتی را پیدا نماید، هر قدر تصفح و استقصاء نمود ( تا جائیکه برای او تحقیق مقدور بود ) نیافت لیکن در آثار اولیه اسلامی باین معنی لغت دائماً بر میخوریم از آنجمله خلیفه اول رضی الله عنه در خطبه خود بیان کرده و حضرت علی امیر المومنین علیه السلام در خطبات نهج البلاغه مکرر استعمال فرموده و بعداً نیز همه جا دیده میشود. اما قبل از اسلام هم بطور که گفته شده عامل و عمل بمعنی کار دارد و حاکم و مأمور دولت دیده نشده است.

۱ - قرآن مجید سوره مبارکه المؤمنون در آیه شریفه ۷۵ - خراج ذکر شده در تفسیر معجم البیان و تفسیر بیضای آن را همان معنی خراج اصطلاحی تفسیر کرده‌اند.

۲ - فتوح البلدان ص ۲۹۸ و ۴۵۰

۳ - عصر الامون طبع مصر ج ۱ ص ۱۶۰ تا ۱۶۵ و ص ۲۸۷ تاریخ النمدن الاسلامی

۴ - جرجی زیدان طبع مصر ج ۱ طبع ۲ صفحات ۱۳۵ و ۱۲۸ و ۱۰۴ تا ۱۰۷ - برنو اسلام ( ترجمه ضحی الاسلامی از ص ۱۹۸ تا ۲۶۳ و ص ۳۴۴ و ۳۴۵

۵ - عصر المأمون ص ۲۵ ج ۱ - برنو اسلام ص ۳۱۹

۶ - الفهرست ابن الندیم طبع مصر صفحات ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۱ و ۳۴۲ - عصر المأمون

۷ - ج ۱ ص ۴۸ و ۴۹ - وزیر را از ( وی ج: ۱ ) ی بهای مستشرقین میدانند ( ص ۲۹۸ و ۴۴۰

فتوح البلاد و ج ۲ کامل ابن الاثیر ص ۹۴ و روضة المناظر حاشیه ج ۱۱ کامل ابن الاثیر ص ۱۱۷

۶ - روضة المناظر حاشیه ج ۱۱ ، کامل ابن الاثیر ص ۸۱ و ج ۱ کشف الضنون طبع

مصر ص ۲۱۲ - ۷ - المنجد طبع ص ۵۵۵

بااطلاعی که از کیفیت زندگانی و حیات سیاسی ملت عرب در جزیرهٔ العرب خصوصاً در حجاز و نجد داریم اصولاً حکومتی وجود نداشته است که عامل داشته باشد! و اعرابی که در حیره و خنک ایران بوده اند تابع دولت ایران و عربهایی که در سوریا بوده اند تبعه حکومت روم شرقی بوده و اصلاً هم حال عشایری داشته اند اگر هم فرضاً در عصر ماقبل تاریخی در معان یا دوره عاد و ثمود تمدن و حکومتی بوده است بقدری زمان آن قدیم بوده که مطلقاً آثار آن مدنیت و حکومت در میانه عرب قبل از اسلام وجود نداشته است. پس در اینصورت واضح است که عامل لغات و اصطلاحات تشکیلاتی و حکومتی و مدنی دیگر مورد نداشته است که در میان لغت عرب موجود باشد و آنچه را که در زندگانی روزمرهٔ آن‌ها احتیاج آن داشته و مطابق با محیط اوضاع و احوال آن بوده البته دارا بوده اند و اینگونه لغات اگر در میانه لغت عرب یافت می‌شود محققاً پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت بحکم احتیاج یا عیناً از ملل همجوار اخذ کرده یا ترجمه آن معانی را وارد لغت خود ساخته اند. همین حال را سایر ملل دارند اگر در یک کشوری مثلاً فیل نباشد یا دریا نباشد قطعاً لغت فیل و اصطلاحات دریائی را از ملتی گرفته اند که فیل و دریا را دارا بوده است.

دلالتی در کتب و آثار پیشینیان ما موجود است که حدس اینکه عامل ترجمه کار دار است تأیید و شاید این گمان را بمرتبہ یقین رساند:

۱- در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیای عمومی که به سال ۳۷۲ هجری تألیف شده و از آثار اولیه زبان فارسی و قدیمترین جغرافی در لغت فارسی است در قسمت (سخن اندر ناحیت چینستان)<sup>۱</sup> در ذیل شهر کسان و کاذاخ مینویسد، کسان: شهر است از راه دور جای کم نعمت و کاردار از تبت رود<sup>۲</sup> - کاذاخ: از حدود چینست و لکن کاردار از دست<sup>۳</sup> تبت است

۱ - از چینستان مقصود چین است

۲ - از دست یعنی از سو و جانب

۳ - حدود العالم طبع فرهنگ ( در ۱۷۳۰ میلادی ) ص ۳۷ و طبع طهران ( در

۲ - در السامی فی الاسامی میدانن نیشاوری<sup>۱</sup> متوفی در ۵۱۸ هـ در باب  
بهم و فصل پنجم که لغات واسامی تشکیلات حکومت را ضبط کرده عامل را بکاردار  
ترجمه نموده است .

در سیاست نامه (یا سیرالملوک) هم خواجه نظام الملک طوسی همه جا عمال  
و عامل و عمل را استعمال میکنند ولی کار و کاردار بمعنی عمل و عامل نیز استعمال  
فرموده است .

در برهان قاطع نوشته است : کاردار : با دال اجدد برون کامکار وزیر  
پادشاه را گویند و کارداران جمع آنست که وزیران باشند<sup>۲</sup> ، در فرهنگ رشیدی  
نوشته است کاردان : داننده کار در فرهنگ بمعنی وزیر باشد<sup>۳</sup>

در فرهنگ انجمن آراء نوشته است : کاردار و کاردان و کاران : بمعنی  
وزیر و پیشکار و وکیل . فرخی گفته : نیک اختیار کرد خداوند ما وزیر - زین اختیار  
کرد جهان سر بسر منیر - کار جهان بدست یکی کاردان سپرد - تا زو همه جهان  
چو خورنق شد و سدیدر .

بطوریکه در انجمن آراء نوشته شده در گیلان حاکم و بزرگ را کار کیا  
می نامیده اند<sup>۳</sup> .

در تاج المصادر بیهقی نوشته است : الاستعمال بر کار داشتن در اینکه عامل  
و عمل بمعنی کار دار و کار است تردیدی نیست و کار دار در فارسی بیشتر حدس  
میزند بهمان معنی حاکم باشد که عمل حکومت و خراج هر دو با او بوده . از ترجمه ای  
هم که برای باکار نموده اند این مطلب تقویت میشود زیرا باکار جزء و تابع کاردار است  
در فرهنگ رشیدی نوشته است ، باکار : شخصی است که در شهرها و دهها جای مردم  
بمحصلان و ارباب طلب دیوانی نماید (ظاهرا عبارت مغشوش است و مقصود اینست

۱ - طبع طهران ص ۶۰۳

۲ - فرهنگ رشیدی خطی

۳ - ذیل ماده کار کیا

که از مردم بجای محصلان و ارباب دیوانی تحصیل مالیات نماید (و معانی دیگر هم دارد که مناسب با این مطلب نیست .

در فرهنگ انجمن آرا نوشته است . با کار بوزن ناچار شخصی که از مردم زر طلب کند و پای در پی آن دود .

از مطالب مذکوره شاید روشن شده باشد که مقصود از کار دان حاکم (یا وزیر) و مأمور مالی است و با کار هم که جزء خدمه و تبعه است از محصلین خراج و مالیات است (هنوز هم زبردست کدخداریا با کار میگویند) و بطور کلی کار دار عبارت از حاکم و مأمور دولت میباشد و باضبطی که این مؤلفین در قدیم نموده و اخیراً نیز ضبط کرده اند و هنوز هم با کار مصطلح است حدس نویسنده را شاید تقویت نماید اما چون همانگونه که عرب ها بعضی لغات فارسی را تصحیف و تعریب یا ترجمه کرده اند ایرانیان نیز خاصه در اوائل قرون اسلامی لغات و اصطلاحات عربی را گاهی فارسی ترجمه و حتی از سبک انشاء عربی تقلید کرده اند و ممکن است بهمین دلیل گفته شود که شاید کار دار ترجمه از عامل باشد. برای رفع این توهم مختصر توضیحی میدهد و دلیلی که در دست است می آورد که مدلل دارد کار دار قبل از استیلای عرب در لغت فارسی بوده و از عربی بفارسی ترجمه نشده است .

۳ - اصطلاحات مقامات و مناصب گاهی در زبان فارسی دیده میشود که نام افراد میگذارند مانند، مرزبان ، سر تیب ، والی ، خان ، و غیره . نویسنده تصور میکند که این رسم و عادت از عهد باستان متداول و از همان عادت قدیم مانده است که هنوز اینگونه نامها دیده و شنیده میشود .

یکی از نا هائی که نویسنده حدس میزند اسم مقام است و نام شخص شده ، همین کار دار میباشد که در تاریخ سردار بزرگی را بدین نام می شناسیم . وجود این نام تاریخی اثبات میکند که کار دار را مؤلف حدود العالم و خواجه نظام الملک از عامل عربی ترجمه نکرده و اصطلاح نگرفته اند بلکه عامل متخذ از فارسی و ترجمه کرده است .



طبری مینویسد: بهرام گور پس از شکست خافان ترك مهر نرسی ( که باو مهر نرسه و نرسی هم میگفتند ) را که از تخمه اسفندیار پور بهمن و اهل فارس بود بزرگنمذار ( رئیس الوزراء ) نمود . (مهر نرسی در عهد بزدرجرد انیم پدر بهرام گور هم وزارت داشته <sup>۱</sup> ) مهر نرسی که ملقب به زاربنده و از مردمان بزرگ و حکیم و صاحب رأی بوده فرزندانى داشته که در مقام باو نزدیک بوده اند و پادشاهان کارهای بزرگ با آنها و گذار فرموده ، سه نفر از آنان بهالی ترین مقامات کشور رسیده بودند یکی از آنها زراو نداد که بدستور پدر معلومات دینی فرا گرفته و بدرجات عالیہ علمی نائل و بعدی رسید که بهرام او را هیربذان هیربذ <sup>۲</sup> ( باسبان آتش ) که شبیه بمرتبه مؤبذان مؤبذ بوده نمود ، دیگری ماکشنسب ( ماکشنس ) متولی دیوان خراج که نام مرتبه او واستربوشن سالار ( راسترای و شانسلان - راسترای و شانسلار در حاشیه و متن و واستربوشن سالار تصحیحی است ) بوده بود . دیگری موسوم به کاردار <sup>۳</sup> و صاحب درجه و رتبه ارتیشاران سالار ( صاحب الجیش الاظم ) بوده که مرتبه او فوق مرتبه اسپهد و نزدیک برتبه ارگبذ بوده .

بقولی مهر نرسی اهل ده آبروان از رستاق دشت بارین <sup>۴</sup> از کوره اردشیر خره بود ، مهر نرسی در دشتبارین و جره <sup>۱</sup> از کوره شاپور چون بدشتبارین اتصال داشت بناهای رفیع ساخته و در آبروان آتشکده ای برپا نمود که تا امروز باقی و آتش آن قروزان و به مهر نرسیان نامیده میشود

۱ — تاریخ الکامل ابن اثیر ج ۱ ص ۲۸۶ طبع فرنک ( در سال ۱۸۶۶ میلادی )  
 و طبع مصر ص ۱۳۹ ( در هر دو طبع ابن اثیر در همین صفحات بجای بنده دیده چاپ شده است )  
 ۲ — در لغت فرس اسدی طبع فرنک ( در سال ۱۸۹۸ میلادی ) ص ۳۵ مینویسد  
 هیربذ : فاضی گبرکان باشد

۳ — کار دار در طبری طبع مصر کاردار و در طبع دخویه ( فرنک ) در حاشیه کاردار نوشته شده و علماء و مستشرقین هم صحیح آنرا کار دار دانسته و استعمال کرده اند .  
 ۴ — احسن التقاسیم مقدسی طبع فرنک ص ۲۲۴ غنجان را که قصبه دشت بارین است جزء کوره اردشیر خره که شیراز جزء همان کوره است شماره و درص ۲۳ دشتبارین را ذکر کرده و در ص ۲۴ بجای جره خره در جزء کوره شاپور ضبط گردیده است .

مهرنرسی در نزدیکی آبروان چهارده آباد و در هر کدام آتشگاهی ساخته، یکی از آنها را مخصوص خود کرد و (فراز آور مرا خدایان) نامید (و تفسیر ذلك اقبلی الی سیدتی علی وجه التعظیم المنار: طبری) و دیگری را برای زراوند از زراوندان و دیگری را برای کاردار، کارداران و دیگرها برای ما گشتسب ما گشتسبان نامید، و در این ناحیه سه باغ احداث کرده در یکی از آنها ۱۲ هزار اصله نخل، در یکی دیگر ۱۲ هزار اصله زیتون، در یکی دیگر ۱۲ هزار سر و نشانند. این باغها و آشکده ها و دهها تا اکنون با حسن حالات باقی و در تصرف قومی از زادگان او میباشد.<sup>۱</sup>

در بیان امیدوار است که اگر دلایل مذکوره مورد بسند فرهنگستان قرار گیرد کاردار را بجای حاکم و یا کارداران را بجای رؤسای ادارات تصویب فرمایند.

الاصطخری در المسالك والممالك طبع فرنك ( ۱۹۲۷ میلادی ) در ضمن شرح کوره اردشیر ( ص ۱۰۶ ) مینویسد: دشت بارین و قصبتهما الغندکان و بجای جره خره ضبط شده ولی در حاشیه جره نیز نوشته اند ص ۱۱۲ و ۱۲۷

ابن خردادبه در المسالك و الممالك طبع فرنك ( ۱۳۰۶ هجری قمری ) دشت بارین را جزء کوره شاپور ( ناحیه کازرون کنونی ) ضبط کرده ( ص ۴۵ ) و بجای جره خره ضبط شده در حاشیه جره نیز ضبط شده است.

ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان دشت بارین را جزء کوره شاپور شمرده و جره را خره ضبط کرده ( طبع فرنك در ۱۳۰۲ )

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب ( طبع فرنك در ۱۹۱۵ میلادی ص ۱۲۸ ) مینویسد غلجان در تافق دشتبارین گویند و آن را جزء کوره شاپور آورده ولی در ص ۱۲۷ جره راهمان جره ضبط و مینویسد: جره معرب کرده است بهر حال خره غلط و محرف جره است.

باقوت نیز در ج ۳ معجم البلدان ص ۵ طبع فرنك دشت بارین را جزء کوره شاپور نوشته و همان جره ضبط کرده است.

۱ - تاریخ المرسل والملوك طبری طبع ( دخویه مستشرق ) فرنك در ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱

میلادی صفحات ۱۶۶ و ۸۶۸ تا ۸۷۱ طبع مصر ج ۲ ص ۸۰ و ۸۱